

نوه آیت‌الله مدرس میهمان «رادیکال سه» می‌شود

<https://khabarban.com/a/25318404>

مدرس رادیکال سه» سید محسن مدرسی، نوه مرحوم آیت‌الله سیدحسین» از فصل جدید برنامه قسمت خبرگزاری آریا- در دومین میهمان این برنامه خواهد بود.
به گزارش آریا، برنامه تلویزیونی «رادیکال سه» که هفته پیش با حضور محمدعلی صمدی به بررسی برخی از ابعاد ناگفته تاریخ دفاع مقدس پرداخته بود، در دومین قسمت خود با دعوت از مهندس سید محسن مدرسی، نوه مرحوم آیت‌الله سیدحسین مدرس قصد دارد گوشه‌ای از خاطرات و روایت‌های کمتر شنیده شده از زندگی این عالم مجاهد و مبارز را که در جهت استقلال ایران بزرگ بوده، بازخوانی کند.

برنامه «رادیکال سه» نسبت عملکرد و تاثیرگذاری شخصیت‌های اجتماعی سیاسی و فرهنگی جامعه ایران را به آرمان‌های استقلال؛ دومین قسمت این برنامه، پنجشنبه ۱۱ مهر ماه، ساعت ۲۰ از شبکه سوم سیما به آزادی؛ عدالت و پیشرفت مورد بررسی قرار می‌دهد روی آنتن می‌رود. سجاد بلوکات اجرای این سری از «رادیکال سه» را بر عهده دارد و علی زندیه، کارگردان و میکائیل دینانی تهیه‌کننده سری جدید این برنامه هستند.

میهمان این رادیکال سه» مهندس سید محسن مدرسی، نوه مرحوم آیت‌الله سیدحسین مدرس» از فصل جدید برنامه قسمت در دومین برنامه خواهد بود.

به گزارش مشرق، برنامه تلویزیونی «رادیکال سه» که هفته پیش با حضور محمدعلی صمدی به بررسی برخی از ابعاد ناگفته تاریخ دفاع مقدس پرداخته بود؛ در دومین قسمت خود با دعوت از سید محسن مدرسی، نوه مرحوم آیت‌الله سیدحسین مدرس قصد دارد گوشه‌ای از خاطرات و روایت‌های کمتر شنیده شده از زندگی این عالم مجاهد و مبارز را که در جهت استقلال ایران بزرگ بوده؛ بازخوانی کند.

برنامه «رادیکال سه» در این سری خود نسبت عملکرد و تاثیرگذاری شخصیت‌های اجتماعی سیاسی و فرهنگی جامعه ایران را به آرمان‌های استقلال؛ آزادی؛ عدالت و پیشرفت مورد بررسی قرار می‌دهد.

بازخوانی تاریخ ترورهای نافرجام یک آیت‌الله

عملی است برای کشتن و حذف فیزیکی افراد به دلایل سیاسی، عقیدتی یا مالی. اگرچه تاریخ دقیقی برای رواج به گزارش ایسنا، ترور ترور در ایران وجود ندارد اما بر اساس اسناد و روایت‌های تاریخی این اقدام در ایران از قرن هشتم میلادی به دست حسن صباح بنیانگذار فرقه اسماعیلیه در شهرستان آلموت رواج یافت و در دوره‌های تاریخی بعدی به خصوص از دوره قاجاریه به دست افراد گروه‌های تندروی سیاسی و اجتماعی گسترش یافت.
هدف اولیه ترورها در ابتدا شاهان و حاکمان ظالم و مستبد بود اما به سرعت دامن مخالفان و شخصیت‌های مبارز سیاسی و مذهبی را هم گرفت و به دست مزدوران و عناصر حکومت‌های زورگو شخصیت‌های مبارز و مخالف حاکمان وقت نیز گرفتار ترور و حذف فیزیکی شدند.

سید حسن مدرس همچون ستاره‌ای در سپهر مبارزاتی ایران زمین به خصوص از دوره قدرت گرفتن رضاخان در ایران نام آیت‌الله تابان می‌درخشد. ایشان از جمله روحانی‌های شجاع و نترسی بود که قائل به در هم آمیختگی دین و سیاست بود و سیاست را عین دیانت و دیانت را عین سیاست می‌دانست. ایستادگی ایشان بر این عقیده موجب شد علاوه بر تبعید و شهادت به دفعات مورد سوء قصد حاکمان و مزدوران پادشاهان سلسله قاجاریه و پهلوی قرار بگیرد اما هر بار از گلوله‌های جانی‌ها جان سالم به در برد.

سیدحسین همان شخصی است که در جلسه استیضاح مستوفی الممالک صدراعظم احمد شاه آخرین شاه قاجار در دوره شورای ملی برای جلوگیری از قدرت گرفتن رضاخان سردار سپه، گفت: «اگر یک کسی از سر حد ایران، بدون اجازه چهارم مجلس دولت ایران، پایش را بگذارد در ایران و ما قدرت داشته باشیم، او را با تیر می‌زنیم... دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست. ما با همه دوستیم مادامی که با ما دوست باشند و متعرض ما نباشند. همان قسم که به ما دستور العمل داده شده است، رفتار می‌کنیم».

سیدحسین کیست؟

از سادات طباطبایی بود که نسبش پس از 31 پشت بر اساس شجره نامه ای که آیت الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی نوشت سیدحسین به امام حسن مجتبی (ع) می‌رسد. پدر ایشان سیداسماعیل طباطبایی اردستانی با خدیجه خانم دختری از طایفه سیدسالار زواره ازدواج کرد و حاصل این ازدواج، کودکی بود که در سال ۱۲۴۹ هجری شمسی در منطقه سرابه کچو از توابع شهرستان اردستان متولد شد و «حسن» نام نهادند استان اصفهان.

پدرش سیدحسین را از شش سالگی برای تعلیم و تربیت پیش پدربزرگش میر عبدالباقی از زاهدان شهررضا یا قمشه سابق فرستاد و زندگی ساده و بی‌آلایش را در کنار دستور زبان فارسی و عربی تا 14 سالگی آموخت. با وفات پدربزرگ و حسب توصیه او برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه اصفهان رفت و

سالگی آموخت. با وفات پدربزرگ و حسب توصیه او برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه اصفهان رفت و تا 27 سالگی وقتش را صرف آموختن علوم اسلامی به خصوص علم صرف، نحو، منطق و بیان نزد مرحوم میرزا عبدالعلی هرنندی و آخوند ملامحمد کاشی کرد و کتاب شرح لمعه در فقه، حکمت و عرفان را نزد میرزا جهانگیرخان قشقایی آموخت.

وی در این مدت برای آموختن علوم مختلف نزد بیش از ۳۰ استاد رفت و در اواخر دهه دوم زندگی اش برای ادامه تحصیل به عراق سفر کرد و یک سال در سامرا اقامت کرد و پس از آن به نجف رفت و شش سال هم در مدرسه منسوب به صدر سکونت کرد و با فقیه، فیلسوف و عارف مشهور حاج شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به «شیخ حسنعلی نخودکی» هم حجره شد. سیدحسین جوان در نجف از حضور آیات عظام آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، سیدمحمد قشارکی طباطبایی، شریعت اصفهانی و حاج میرزا حسین خلیلی بهره برد.

حلول دیانت مدرسی در سیاست قجری و پهلوی

در مقطعی که نهضت تنباکو به رهبری میرزای شیرازی در ایران اتفاق افتاد، سیدحسین بیست و چند ساله بود. او در حین تحصیل علوم دینی نیم‌نگاهی به فضای سیاسی - اجتماعی عصر خود داشت.

اولین مواجهه و تجربه سیدحسین در امور سیاسی کشورمان قرارداد «رژ» و واگذاری انحصار واردات توتون و تنباکو به دولت انگلستان توسط ناصرالدین شاه بود.

خودش در این باره گفت: «در بحبوحه واقعه تنباکو من 5-6 سال بود در اصفهان بودم و طلبه ای در سطح خارج و غالباً روزهای تعطیل برای تهیه معونه، یک هفته به کار عملگی و کارگری می‌رفتم. روزهایی که به کار کلوخ کوبی می‌رفتم، با کشاورزان صحبت می‌کردم اغلب از قرارداد راضی بودند. می‌گفتند: شرکت، تنباکو به ما قرض می‌دهد تا بدهکاری های ارباب‌ها را بدهیم و بعد محصول را یک جا می‌خرند و پول نقد می‌دهند. وقتی برایشان می‌گفتم که همه چیز را نمی‌توان به خاطر پول نقد به فرنگیان داد، به فکر می‌افتادند. از همان ایام به مطالعه جدی تاریخ اقوام و ملل پرداختم و متوجه شدم که این مسئله در دروس ما چه جای خالی دیرینی دارد و مردمی که قرارداد، معاهده، پیمان نامه و این دست آویزهای سیاسی را نفهمند چه روزگار سخت مطبخی خواهند داشت».

نظر سیدحسین درباره قیام تنباکو این بود: «واقعه دخانیه، تویی بود که سحرگاه، مردم تیزهوش خفته را بیدار کرد و به طور طبیعی از زلزله شدیدی که متعاقب آن بایستی به وقوع بپیوندد، با خبرشان کرد. عامه مردم خطر را احساس نمودند و چون به علمای مذهبی‌شان اعتقاد داشتند، همراه آنان به حرکت درآمدند. اگر محرک و متحرک با تکیه به هم و عقیده به هم، عالمانه به نفع جامعه، فعالیت را شروع کنند، خداوند حمایت از آنان را تقبل نموده است».

بر اساس شرح زندگی نامه سیاسی سیدحسن مدرس، وی پس از پایان تحصیلاتش در حوزه علمیه اصفهان، به عتبات عالیات عراق سفر کرد و نخست در سامراء به دیدار میرزای شیرازی، رهبر قیام تنباکو رفت. میرزا که متوجه خلاقیت و توان فکری فوق العاده و درک عالی سیدحسن شده بود، درباره سیدحسن که حالا شاگردش شده بود، گفت: «این اولاد رسول الله (ص) پاکدامنی اجدادش را» دارد است و در هوش و فراست و آگاهی، من را به شگفتی وامی‌دارد

هفت سالی که در عراق زندگی کرد مصادف بود با نهضت مشروطه و مبارزه مردم کشورمان با استبداد قجری. در این مدت اتفاقات مربوط به قیام مشروطه را با دقت و نگرشی عمیق مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد. با اینکه در ابتدای سومین دهه زندگی اش اجتهادش توسط علمای عراق مورد تایید قرار گرفت و عملاً صاحب فتوا بود اما حاضر به نوشتن رساله عملیه نشد حتی پیشنهاد مرجعیت و رهبری شیعیان هند را هم نپذیرفت

آیت الله مدرس در 31 سالگی به ایران برگشت. در بدو ورود به دیدار اقوام و بستگان در قمشه رفت و پس از آن در شهر اصفهان ساکن شد و صبح‌ها در مدرسه «جده کوچک» (شهید مدرس کنونی) درس اصول فقه و فقه و عصرها در مدرسه «جده بزرگ» درس منطق و شرح منظومه داد و روزهای پنجشنبه نیز با استناد به نهج البلاغه، اخلاق تدریس کرد. مهارت و تسلط او در طرح مباحث به هنگام تدریس در حدی بود که ایشان را به «مدرس» مشهور کرد

ماجرای اولین ترور

مدرس جوان پس از فراغت از تحصیل از نجف راهی اصفهان شد. ورود او به اصفهان مصادف بود با انقلاب مشروطه و تأثیر این انقلاب بر شرایط سیاسی و اجتماعی این شهر. در آن مقطع ظل السلطان حاکم اصفهان و فرزند ناصرالدین شاه برکنار و اقبال الدوله همزمان با استبداد صغیر توسط محمدعلی شاه برای سرکوب نیروهای آزادی خواهان منسوب شده بود. آیت الله جوان نیز در واکنش به وضعیت اصفهان با همکاری نورالله مسجدشاهی و برخی دوستانش، انجمن ایالتی و ولایتی شهر اصفهان را تشکیل داد و نایب رییس این انجمن شد

در پی تلاش های انجمن و همراهی مردم اصفهان، صمصام السلطنه به پشتوانه سواران بختیاری خود اقبال الدوله را برکنار کرد و حکومت اصفهان را خود در دست گرفت. مدتی بعد صمصام السلطنه نیز راه اقبال الدوله را رفت و آیت الله مدرس با او هم به مبارزه «برخواست. او با اشاره به سوء استفاده صمصام السلطنه از موقعیتش، گفت: «این دزد در مسند مشروطه به استبداد عمل می‌کند

مخالفت آیت الله با حکومت ظالمانه صمصام السلطنه باعث شد سواران بختیاری سیدحسن را توقیف کرده و به خارج از تخت فولاد منتقل کنند و گروگان بگیرند، اما این گروگانگیری با خشم مردم شهر و تعطیلی یکپارچه بازار و به راه افتادن سیل آسای مردم وحشت صمصام السلطنه را به دنبال داشت. وی مدرس جوان بعد از 24 ساعت با احترام به شهر بازگرداند

اینجا بود که مخالفان آیت الله جوان به شجاعت و درایت وی پی بردند و در یافتند که به آسانی نمی‌توانند این مجتهد شجاع و مبارز را از میدان به در کنند از این رو تصمیم به حذف فیزیکی ایشان گرفتند. این تصمیم که به اولین ترور سیدحسن مبدل شد، زمانی اتفاق افتاد که او به عنوان یک مدرس جوان به تدریس مشغول بود و همزمان به مبارزه با استبداد پرداخت. او در آن ایام به وضع طلاب و مدارس علمیه و موقوفات آنان رسیدگی می‌کرد و متولیان حکومت را تحت فشار قرار می‌داد تا درآمد موقوفات صرف طلاب شود. این اقدام که به ضرر منافع برخی صاحبان منصبان تمام شد موجب طراحی اولین نقشه ترور وی شد

این سوء قصد زمانی اتفاق افتاد که سیدحسن به حجره یکی از طلاب معروف اصفهان به نام سیدابوالحسن سدهی دعوت شد. خبر این دعوت به گوش مخالفان رسید و آنان که مترصد فرصتی برای حذف فیزیکی سیدحسن بودند، تصمیم گرفتند در روز ورود ایشان به حجره، او را هدف گلوله قرار دهند. طلبه سدهی که از ماجرا با خبر شد، تلاش زیادی کرد تا مانع آمدن دوست جوانش شود اما شجاعت و بی‌پروایی مدرس اختیار را از سدهی گرفت. بعد از ورود سیدحسن به حجره، شخصی به نام عبدالله، سینه او را هدف گرفت و شلیک کرد اما این اقدام با زیرکی مدرس جوان، به نتیجه مطلوب نرسید و عبدالله فرار کرد. بعد از عبدالله فرد دیگری به نام علی قزوینی دوباره تلاش کرد تا شاید بتواند کار ناتمام رفیقش را تمام کند. قزوینی چندین گلوله شلیک کرد اما هیچ کدام به هدف اصابت نکرد. ضاربین توسط طلاب و بازاریان دستگیر شدند اما مدرس جوان نیک می‌دانست این دو فرد آلت دست چپالوگر هستند و با تنبیه آنان مقصران اصلی به سزای عمل خود نمی‌رسند به همین دلیل آنان را بخشید

نقش دول بیگانه در سوء قصد دوم

ترور دوم در دوره سوم مجلس شورای ملی و در بحبوحه جنگ جهانی اول و در شرایطی که بیگانگان از جمله روسیه و آلمان کشور را اشغال کرده بودند، اتفاق افتاد. با اینکه مستوفی الممالک رسماً بی طرفی ایران را در این جنگ اعلام کرد ولی روس و انگلیس بیطرفی ایران را نادیده گرفتند و قشون روس تهران را تهدید کرد. مجلس شورای ملی و دولت جلسات مشترک متعددی برگزار کردند و تصمیم به مهاجرت جمعی از رجال سیاسی دولت و مجلس که به دمکرات ها معروف بودند و طرفدار آلمان بودند، به قم مهاجرت کردند.

دمکرات ها که در قم کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند متشکل از آیت الله سیدحسن مدرس، سلیمان میرزا، علی اکبر دهخدا، میرزا قاسم خان صوراسرافیل و چند نفر دیگر بودند. این کمیته با همراهی برخی نمایندگان مجلس شورای ملی کمیته دفاع ملی را در این شهر تشکیل دادند و با دولت عثمانی متحد شدند تا به کمک قوای ژاندارم، استقلال کشور را حفظ کنند. کمیته مذکور تا حدودی توانست از پیشرفت قوای روس که قصد تصرف تهران را داشتند، جلوگیری کند، اما در نهایت در مصاف با قوای قزاق ناگزیر به فرار به شهر کرمانشاه در غرب کشور شده و در این شهر دولت موقت به ریاست نظام السلطنه مافی تشکیل دادند و وزارت عدلیه و اوقاف را به مدرس جوان سپردند.

در این شرایط گروهی به تحریک دول انگلیس و روسیه برنامه ترور آیت الله مدرس و نظام السلطنه مافی رییس دولت را طرح ریزی کردند که این توطئه به موقع کشف و خنثی شد.

مزدوران رضاشاه عامل ترور سوم

سومین ترور به جان مدرس، در زمان رضاشاه اتفاق افتاد. با انتشار قرارداد استعماری ۱۹۱۹ که وثوق الدوله با انگلیس امضاء کرد آیت الله مدرس بار دیگر میدان دار مبارزه با حاکمان وطن فروش شد و پای مردم را به موضوع باز کرد و بالاخره موفق به لغو این قرارداد شد.

ایشان در بخشی از سخنانش که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ بیان داشت، گفت: «این قرارداد، بیگانه را در دو چیز ما شرکت می داد: در پول و در قوه نظامی ما. هر کس دقت می کرد منظور حقیقی عاقدان قرارداد را می فهمید. ... روح این قرارداد استقلال مالی و ... نظامی ما را از بین می برد».

انگلیس که موفق به اجرای قرارداد مذکور در کشورمان نشد نقشه کودتایی را طراحی کرد و در سوم اسفند ۱۲۹۹ نیروهای قزاق تحت فرمان میرپنج (سرتیپ) رضاخان و در ظاهر تحت رهبری سیاسی سید ضیاءالدین طباطبایی وارد تهران شدند و پایتخت را اشغال کردند و آیت الله مدرس و بعضی از سیاستمداران را توقیف و به قزوین تبعید کردند. دولت سیدضیاء معروف به کابینه سیاه بیشتر از ۹۰ روز دوام نیاورد و مدرس و سایر مردان سیاست از زندان آزاد شدند و به تهران برگشتند.

در مجلس پنجم با تمام مشکلاتی که رضاخان که به مقام رئیس الوزرای رسیده بود برای انتخاب مدرس و برخی نمایندگان دیگر به عمل آورد مدرس از طرف مردم تهران نماینده شد. در این دوره بود که طرح تغییر رژیم از مشروطه به جمهوری توسط رضاخان مطرح شد. دولت انگلیس در تلاش بود با براندازی انقلاب مشروطه و روی کار آوردن حکومتی وابسته به خود به اهداف مورد نظرش برسد اما آیت الله مدرس با هوشیاری و ذکاوت همیشگی قصد رضا خان برای بلوای جمهوری قلابی را فهمید و از ابتدا به مبارزه با آن برخاست.

سیدحسن مدرس در مخالفت با جمهوری تقلبی رضاخان، گفت: «من با جمهوری واقعی مخالف نیستم و حکومت صدر اسلام هم تقریباً و بلکه حقیقتاً جمهوری بود ولی این جمهوری که می خواهند به ما تحمیل کنند بنا بر اراده ملت نیست بلکه انگلیسی ها می خواهند به ما تحمیل کنند و حکومتی صددرصد دست نشانده و تحت اراده خودشان در ایران مستقر سازند».

سوء قصد نافرجام سوم ماموران مخفی رضاخان در 7 آبان 1305 در حالی به وقوع پیوست که مجلس ششم تازه کار خود را آغاز کرده بود و رضاخان باز هم نتوانسته بود از انتخاب مدرس به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس شورای ملی جلوگیری کند.

سیدحسن در این مجلس به مخالفت با اعتبارنامه برخی از راه یافتگان به مجلس در خصوص دخالت نظامیان و شهربانی طرفدار رضاخان در انتخابات مجلس اظهارات صریح و آشکاری بیان کرد.

رضاخان که از اقدامات حق طلبانه مدرس مستاصل شده بود طرح سومین توطئه ترور آیت الله مدرس را ریخت و به مزدورانش در اداره نظمیه در ۷ آبان ۱۳۰۵ مأموریت داد و خود نیز برای عادی نشان دادن شرایط و بی اطلاعی از این توطئه به اراضی شمال در شهر ساری رفت.

صبح روز هفتم آبان در حالی که سیدحسن راهی مسجد سپهسالار بود توسط چند فرد ناشناس مورد حمله مسلحانه قرار گرفت اما با زیرکی فوراً رو به دیوار کرد و عبا را با دو دست به طرف سر خود بلند کرد و زانوهایش را خم کرد به طوری که بدن نحیفش در پایین عبا قرار گرفت و آنجایی را که قاتلین از پشت عبا محل قلب و سینه تصور می کردند جز دو بازو و عبای خالی چیز دیگری نبود.

نتیجه این ترور این شد که از گلوله های شلیک شده جانپان به جز چند گلوله که به ساعد و بازوها و کتف آیت الله اصابت کرد به اعضا و جوارح حساس ایشان آسیبی وارد نشد. با انتقال مدرس به بیمارستان شهربانی، علیم الدوله مأموریت یافت با آمپول هوا مدرس را چنان که خواسته رضاشاه بود به قتل برساند اما طرفداران مدرس که حاجی، امام جمعه خویی نیز آنان را همراهی می کرد مدرس را از شر علم الدوله نجات داد و مدرس را به بیمارستان احمدی در خیابان سپه انتقال دادند.

رضاشاه که بر حسب نقشه قبلی در مازندران به سر می برد در اقدامی نمایشی از طریق سرتیپ محمد درگاهی رئیس وقت شهربانی جویای احوال آیت الله مدرس شد اما مدرس که از کل قضایا اطلاع داشت زیرکانه پاسخ داد: «به کوری چشم دشمنان - مقصود رضاشاه بود- نمرده ام و هنوز زنده هستم.» وی روی تخت بیمارستان به انگلیسی ها هم پیام داد: «اشتباه می کنید. نمی دانید جنایت سبب فتح و «موفقیت نمی شود»

بدین ترتیب آیت الله سیدحسن مدرس از ترور سوم نیز جان سالم به در برد و حدود 70 روز بعد به مجلس برگشت و در ادامه جلسات دوره ششم مجلس شورای ملی شرکت کرد.